

# قرارداد اجتماعی روسو

( فصل نهم )

در وقت تشکیل حوزه مذنبت هريك از افراد جامعه نفس خود و تمام قواى طبيعه خود را كه اموال و متصرفات اونيز يك جزء آن محسوب ميشود تفويض بهيئت عمومى مینماید

وقتی قرارداد اجتماعى صورت گرفت متصرفات اشخاص بدون آنكه از دستى بدست ديگر منتقل شود يادربد تصرف حكومت كه قدرت عاليه است در آيد مجدداً بعنوان حق متصرف اول در دست صاحبان آنها باقى خواهد بود فرقى كه دارد قبلا مى بایست باقواى شخصى از ملك خود دفاع كنند و حالیه در ظل قوه عمومى كه بمراتب قوى تر از خود آنهاست مابملكشان از تعرض مصون خواهد ماند

اختيار و تصرفاتی كه حكومت در اراضى قلمرو و فرمانروائی خود دارد بواسطه قرارداد اجتماعى كه اساس تمام حقوق محسوب ميشود صورت مشروعى بخود گرفته و طرفين آنرا تصديق کرده اند ولى تصرفات او در يك مملكت خارجى راه مشروع قانونى ندارد جز باستناد حق متصرف اول. و حال آنكه اگر حق متصرف اول محترم باشد مملكت مزبور كه قبل از تصرف ثانوى در قبضه اختيار ديگران بود حق مانع للغير آنها شمرده ميشود

هرچند حق متصرف اول حقيقى تر از حق اقوى است ولى اين چون نيز يك حق حقيقى شمرده نميشود مگر پس از داخل شدن در شركت تعاونيه تمدن و بر قرار شدن مقررات مالكيت و حكومت.

در عالم طبیعت هر فردی حق دارد بقدر احتیاجات خویش از اراضی تملك نموده و باندازه رفع ضرورت در آن تصرف خود نگاهدارد ولی چون انسان طبیعتاً بهیچ اندازه اکتفا و قناعت ننموده و تا آنجا که بتواند میکوشد که منطقه نفوذ خود را وسیع تر سازد. در اثر يك قرارداد وضعی برای مالکیت قسمت معینی برای او تصدیق و از تصرف و دست اندازی بخارج از آن حدود ممنوع میشود پس بمحض آنکه سهم او معین شد باید چشم از ماوراء آن پوشیده و حقوق دیگران را محترم شمارد و از اینجاست که حق متصرف اول هر چند در حالت طبیعی ضعیف و بی پایه شمرده میشود ولی در حوزه تمدن موافق قوانین حقوقی حق ثابت مقرر است که هر کس باید بهمان اندازه که در حفظ حقوق خود میکوشد تمامی حقوق دیگران را نیز جایز نشمارد.

عموماً برای تجویز تصرف يك ارض بعنوان حق متصرف اول وجود شروط ذیل را لازم میدانند. اول آنکه خاک مزبور مسکون نباشد - دوم آنکه بیش از ما به احتیاج زندگی و قدر ضرورت از آن اراضی تصرف نمایند - سوم آنکه آن اراضی متصرفه را بواسطه کار و زراعت که علامت مالکیت است آباد ساخته و بهمان کلمه مالکیت خشک و خالی قناعت نمایند :

حالا باید دید که حق متصرف اول که بر حسب شروط فوق یعنی بی مانع بودن اراضی و محدودیت تصرف بقدر لزوم و احتیاج و ایجاد زراعت و کار محترم شمرده میشود اکنون از حدود خود تجاوز نکرده است ؟

آیا نباید برای این حق حدودی قائل شد ؟

آیا بمجرد آنکه در يك ارض عمومی قدم گذاشته شد همیقدر

برای تصرف و مالکیت آن کافی است ؟

آیا بمحض آنکه یکمده از مردم بانروی زور بازویك روزیابكساعت زمین پهناوری را در زیر قدم خود محل جولان قراردادده و جمعی از مردم را که سکنه آن بودند از محل خود بیرون کردند الی الی بحق مالکیت از آن بیچارگان سلب شده و آن اراضی ملك طلق متصرفین خواهد بود ! آیا تصرف اراضی بزور و اخراج سکنه آن جز در تحت عنوان غصب صورت دیگری دارد ، و آیا غاصب و جابر : بواسطه سلب حق اقامت و زندگی و معاش از جمعی که در اثر احتیاج طبیعی در يك نقطه سکنی گزیده و زمینی را تصرف کرده اند . نباید مورد مجازات و عقاب باشد ؟

آیا وقتی نونز بالبائو برای تصرف امریکا بخشکی رسیده و مالکیت بحر جنوب و آمریکای جنوبی را اختصاص بتاج و تخت کاستیل داد همینقدر برای خلع بدمالکیت از ساکنین آمریکای که برای دفع حوائج ضروریه در آنجا اقامت گزیده بودند کافی بوده و بعنوان مالك اول حق داشت سایر سلاطین عالم را از ورود و تصرف آنجا ممنوع دارد ؟

هر گاه این ترتیب تصدیق شود ، کم کم دایره جهان گیری و تصرف اراضی منبسط شده و پادشاه کاتولیک محقق خواهد شد که ، باستثنای مملکتی که قبل از او سلاطین دیگر تصرف کرده اند ، یکباره مالك کل ممالک روی زمین گردد .

باری از اینجا باید فهمید که چطور قطعات اراضی مجاوره که در تحت تصرف اشخاص مخصوصی است و صاحبان آن افراد متفرقه هستند يك خاك عمومی را تشکیل داده و بعنوان « مملکت » یا قلمرو حکومت صورت کمیت بخود میگیرد . و چگونه بحق حاکمیت که مخصوص ملت است ! از اشخاص ملت با اراضی متصرفه با ایشان سرایت کرده بقیه دارد